ادامه‌ی شرح فقره‌ی «فارق الأشياء ال على اختلاف الأماكن، و تمكن منها ال على الملامزجة»

- «اختلاط»، معنای «مزج» و «مرج»
- بازتاب نقص روش ثانیی در کتاب «المعجم الاشتقاقی الموصل» در کلمه‌ی «مزج» و «مرج»

«اختلاط»، معنای «مزج» و «مرج»

در صفحه‌ی هفتاد و سوم بودیم. به این عبارت از خطبه الوسیله رسیدیم: «فارق الأشياء لا علی اختلاف الأماكن، و تمكن منها لا علی الممازجة». چون خدای متعال احدیّ‌المعنی است، «لم یتواتت فی ذاته» است و تبعض در او نیست، پس با هیچ شیای مصاحبت ندارد. از همه‌ی اشیاء جدا شده است. «فارق الاشیاء» اما «لا علی اختلاف الاماکن»؛ نه اینکه خداوند یک جایی رفته است و اشیاء، جای دیگری باشند. «فارق»؛ مفارقت، همان سبق مطلقه است. مفارقتی است که هویت غیبیه‌ی الهیه، بر هر امری حاصل است. در همین مباحثات این سال‌ها، راجع به این مفارقت به تفصیل صحبت شده است. خیلی مفصل عرض کردم.

شاگرد: در مورد امر و شیء می‌خواستید مطلبی را بفرمایید؟

استاد: یادم آمد که «چیز»، به اشیاء گفته می‌شود و «امر» خیلی وسیعتر است. خیلی از امور داریم که آن مفهومی که از چیز داریم، نیستند، اما امر هستند. مثلاً تناقض. تناقض یک چیز نیست، اما تناقض و استحاله‌ی آن یک امر است. استحاله‌ی تناقض، یک نفس‌الامریت دارد. یکی از امور نفس‌الامری، استحاله‌ی تناقض است. اما نمی‌توان گفت که این استحاله‌ی تناقض، شیء است. قبلاً این بحث خیلی تکرار شده است.

«تمكن منها لا علی الممازجة»؛ «مُکنت» را دیدم. مرحوم آقای مصطفوی در التحقیق و ساریین، آن را به‌معنای «استقرار و رسوخ» معنا کرده‌اند. بنده در جلسه‌ی قبل، یک نحو «وسعت»، در آن را، عرض کردم. اینکه «رسوخ» یا «وسعت» در آن هست یا نیست، فعلاً اشاره می‌کنم که آقایان به این صورت فرموده‌اند.

«لا علی الممازجة»؛ مازج، یمازج، ممازجتا و مزاجا و مزاجا. مزاجی که به‌صورت اسم به کار می‌رود، درعین‌حال می‌تواند مصدر باب مفاعله هم باشد. مزاج، کاربردهای بسیاری زیادی در جاهای مختلفی دارد. حالا من لغت مزج را سریع عرض می‌کنم تا به انواع ممازجه برسیم.

بازتاب نقص روش ثانیی در کتاب «المعجم الاشتقاقی الموصل» در کلمه‌ی «مزج» و «مرج»

لغت مزج را در التحقیق آورده‌اند؛ گمان من این است: یکی از مواردی‌که نقص کتاب حسن جبل را نشان می‌دهد، همین‌جا است. ایشان در کتاب «المعجم الاشتقاقی الموصل» با دو حرف اول، معنا را پای‌هگذاری می‌کند؛ البته بدون در نظر گرفتن الف، واو، یاء. بعد با این دو حرف اول و ما یثلثهما، آن را جلو می‌برد. جلسه‌ی قبل، عرض کردم که این رهزن تحقیقات وسیعتر لغویون می‌شود. ایشان کارهای بسیار خوبی کرده است، اما این روش که روی دو حرف اول به اضافه‌ی حرف سوم، مانور می‌دهند، از بسیاری از عینکهایی که شما می‌توانید به چشمتان بزنید و لغت را ببینید، جلوگیری می‌کند. یکی از آنها همین ما نحن فیه است.

ببینید ما دو لغت داریم که به ذهن قاصرم اینها در یک باب هستند؛ نزدیک هستند. یعنی شما در تحقیقات فقه اللغة می‌توانید اینها را به هم مربوط کنید. اما وقتی به المعجم می‌روید، می‌بینید «بینهما بون». اینها به هم مرتبط نمی‌شوند. این دو لغت چیست؟ هر دو هم لغت قرآنی است. یکی «مزج»، یکی «مرج». «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ»[1]. «مرجان» مبالغه در «مرج» است. دیدی که مرجان پوستی دارد که خارهای متعددی روی آن هست؛ همان «مرج» است. یکی هم «مزج» است. «وَمِزاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ»[2]. «مزاج» در آیات شریفه آمده است، الآن هم حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «لا باالممازجة». گمان من این است که این «مرج» و این «مزج»، معنایشان کاملاً نزدیک به هم هستند. در هر دوی آنها، اختلاط خوابیده است.

لذا من نگاه کردم حسن جبل «مزج» را به‌معنای اختلاط می‌گیرد و وقتی هم به «مرج» می‌آید، در آنجا هم مجبور است که اختلاط را به کار بیاورد و حال آنکه طبق مبنای او، «مرج» به «مرر» برگشته است. چون او، دو حرف اول را می‌گیرد. می‌گوید: «المیم و الراء و ما یثلثهما». پس «مرج» به چه بر می‌گردد؟ به «مرر». «مرر» به‌معنای «ارسال» است که «میم» به‌معنای تضامن، و «راء» به‌معنای استرسال است. «ج» را هم به‌معنای شیء لطیف است که به آن ضمیمه می‌کند. ولی خُب، وقتی می‌خواهد توضیح بدهد باز می‌بینید در کلمه‌ی «مرج»، اختلاط را هم می‌آورد. یعنی همان اختلاطی که در «مزج» خودش می‌گوید، در آنجا هم هست، شما چرا می‌گویید: «میم» و «راء» و بعد هم به «مزج» می‌روید و می‌گویید: «المیم و الزاء و ما یثلثهما»؟! وقتی به این صورت می‌گویید همانطوری که «مرّ» با «مزّ» فرق دارند و در یک باب نیستند، «مزج» شما با «مرج» شما نیز، در دو باب قرار می‌گیرند. این نقص کار است. کار لغت را در تحقیقات وسیعتر بسیار زمینگیر می‌کند.

در التحقیق فرموده‌اند:

> «و التحقيق أن الأصل الواحد في المادة: هو إرسال و إطلاق في جريان طبيعي للشيء و تنحيته عن القيود»**[3]**.

«مرج»، مثل هرجومرج. «و التحقيق أنّ الأصل الواحد في المادة: هو إرسال و إطلاق في جريان طبيعي للشيء و تنحيته عن القيود».

---

[1]. الرحمن، آیهی ۱۹.

[2]. المطففین، آیهی ۲۷.

[3]. علامهی مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۶۴.